



نقدی بر کتاب برنامه انرژی اتمی ایران، تلاش‌ها و تنش‌ها

خاطرات دکتر اکبر اعتماد نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران در رژیم پهلوی
دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

خاطرات دکتر اعتماد^۱ تابستان سال ۱۹۹۵م در لندن توسط بنیاد مطالعات ایران ضبط و

۱. اکبر اعتماد در سال ۱۳۰۹ش در تهران متولد شد و دوره آموزش ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در مدرسه پهلوی همدان گذراند. وی دوران دبیرستان را در تهران و در مدرسه البرز سپری ساخت، سپس برای تحصیلات عالی به سوئیس رفت و در سال ۱۹۵۷ م از دانشکده پلی تکنیک دانشگاه لوزان لیسانس مهندسی برق گرفت. بلافاصله تحصیلات خود را در مؤسسه ملی علوم و تکنولوژی هسته‌ای سکل (Saclay) در فرانسه دنبال کرد و در سال ۱۹۶۳ در رشته فیزیک راکتورهای هسته‌ای موفق به دریافت دکترا شد. در همین سال به ریاست گروه پژوهش حفاظت راکتور مؤسسه فدرال «پژوهش راکتورها» در سوئیس منصوب شد. اعتماد در سال ۱۹۶۵ م (۱۳۴۴ش) به ایران بازگشت و از آنجا که با اصفیا (رئیس سازمان برنامه و بودجه) رابطه داشت به عنوان

سال ۱۹۹۷م (۱۳۷۶ش) به عنوان دومین اثر از مجموعه توسعه و عمران ایران مؤسسه کتاب‌های ایران در انگلیس منتشر شده است.

کتاب برنامه انرژی اتمی ایران دارای یک پیشگفتار و یک مقدمه (هر دو به قلم غلامرضا افخمی) است. در پیشگفتار می‌خوانیم: «تاریخ‌نگاری این دوره معمولاً مملو از ارزش داوری است و بیشتر بر افکار، عقاید، گفته‌ها و اقدامات محمدرضا شاه پهلوی از یک‌سو و گه‌گاه توده‌ای از آمار، از سوی دیگر استوار است... خیراندیشان به آمار مثبت تکیه می‌کنند؛ بداندیشان بر آمار منفی. اما در بیشتر این موارد، میان شاه و آمار عنصر ملموس دیگری وجود ندارد؛ بیرون از ایدئولوژی، نه از سازمان خبری است و نه از میلیون‌ها ایرانی که روزانه در زمینه‌های گوناگون تلاش کرده‌اند.» (ص ۵)

همچنین در فراز دیگری در این پیشگفتار آمده است: «در برنامه مجموعه توسعه و عمران ایران، ما به راهی پا گذاشته‌ایم که کمتر دنبال شده، هم تاریخ شفاهی است، هم پیش از تاریخ شفاهی.» (ص ۷)

همچنین در مقدمه‌ای طولانی، آقای افخمی خلاصه‌ای از محتوای کتاب را عرضه کرده است و در انتها خواننده را برای کسب اطلاعات بیشتر به مقاله‌ای از آقای اعتماد تحت عنوان «ایران» به زبان انگلیسی ارجاع داده است. اولین اثر از مجموعه توسعه و عمران ایران، با عنوان عمران

مشاور فنی طرح پژوهش‌های راکتور استخدام شد. یک سال بعد وی دفتر انرژی اتمی سازمان برنامه را بنیاد نهاد و مدیریت آن را به عهده گرفت. سال ۱۳۶۶ در تأسیس وزارت علوم و آموزش عالی به مجید رهنما کمک کرد و یک سال بعد ریاست مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی این وزارتخانه را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۵۱ به ریاست دانشگاه بوعلی سینای همدان منصوب شد و تا سال ۱۳۵۳ که به کمک رضا قطبی و سایر دوستانش به دربار نزدیک شد و ریاست سازمان انرژی اتمی را برعهده گرفت در این پست باقی ماند. اعتماد در سال ۱۳۵۷ هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی به خارج کشور رفت و ارتباطات خود را با برخی جناح‌های دربار پهلوی حفظ کرد. سهامدار بودن وی در هفته‌نامه سلطنت‌طلبان (کیهان چاپ لندن) موجب اختلافات شدیدش با مصباح‌زاده شد و بیانیه‌های مختلفی در نشریات چاپ خارج کشور در زمینه نمایندگی سهام اشرف و فرح دیبا توسط آقای اعتماد منتشر شده است. وی هم‌اکنون دوران بازنشستگی خود را در انگلیس سپری می‌کند.

خوزستان به خاطرات عبدالرضا انصاری اختصاص دارد و در سال ۱۹۹۴م منتشر شده است؛ به این ترتیب «بنیاد مطالعات ایران» در لندن می‌کوشد تصویر مطلوبی از حاکمیت بیگانگان بر ایران در دوران پهلوی ترسیم کند. امید آنکه گزیده حاضر بتواند شما را با کلیات کتاب آشنا سازد.

خاطرات آقای اکبر اعتماد، اولین رئیس سازمان انرژی اتمی کشور، هر چند عمدتاً به مسائل حوزه تخصصی ایشان محدود شده است، اما آگاهانه یا از روی غفلت کمتر نگاه همه‌جانبه نویسنده را به امور آن دوران در آن شاهدیم. به عبارت دیگر راوی ترجیح داده است بسیاری از یافته‌ها و مشاهدات مستقیم خود را به دلایلی بازگو نکند. با وجود این نقیصه چشم‌گیر، روایات آقای اعتماد می‌تواند کمک مؤثری در شناخت استراتژی حامیان خارجی سلطنت پهلوی - به ویژه امریکا - باشد. به ویژه اینکه امروز موضوع استفاده از انرژی هسته‌ای و دستیابی به تکنولوژی غنی‌سازی اورانیوم و تهیه سوخت اتمی، یکی از بحث‌های جدی جامعه ماست. در عرصه روابط بین‌الملل حتی در شرایط کنونی تصور برخی بر آن است که انعطاف و عدول از منافع ملی در برابر سیاست‌های قدرت‌های مسلط بر جهان نه تنها خطر آنها را خنثی می‌کند، بلکه بهره‌مندی از توانمندی‌های تکنولوژیکی این ممالک را ممکن خواهد ساخت. گویاتر اینکه جماعتی بر این باورند که عدم مقاومت در برابر منویات قطب‌های تسلیحاتی و اقتصادی، در راستای منافع ملی است. از آنجا که نتایج این باور در گذشته و حال قابل ارزیابی کارشناسانه و دقیق است و مطالعه‌ای محققانه در این زمینه می‌تواند کمک مؤثری به شناخت عمومی در کشورهای عقب‌نگه داشته شده بنماید، تأمل تاریخ‌پژوهان در گذشته این موضوع، بی‌شک در تنظیم روابط عادلانه در جهان مؤثر خواهد بود.

در میان کشورهای عقب‌نگه داشته شده، حاکمان ایران دوران پهلوی بیشترین امتیازات را به منظور حفظ حاکمیت خویش، به قدرت‌های مسلط بر جهان اعطا کردند. به اعتراف همه مورخان تکرار شرایط ایده‌آلی که پهلوی‌ها برای حامیان خارجی خود به وجود آورده بودند، در هیچ نقطه‌ای از جهان ممکن نخواهد بود. البته به طور قطع این شرایط ارتباط تنگاتنگی با

چگونگی به سلطنت رسیدن پهلوی‌ها داشت، اما صرف نظر از مناسبات ویژه پهلوی‌ها با امریکا



در میان کشورهای عقب‌نگه داشته شده، حاکمان ایران دوران پهلوی بیشترین امتیازات را به منظور حفظ حاکمیت خویش، به قدرت‌های مسلط بر جهان اعطا کردند. به اعتراف همه مورخان تکرار شرایط ایده‌آلی که پهلوی‌ها برای حامیان خارجی خود به وجود آورده بودند، در هیچ نقطه‌ای از جهان ممکن نخواهد بود.

و انگلیس، باید دید قدرت بلامنازع یافتن این دولت‌ها در ایران کدام تأثیرات را بر ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و... کشورمان داشته است. تحقیقاتی با این رویکرد بی‌تردید می‌تواند نقش مؤثری در عمیق‌تر شدن بینش جوامع زیر سلطه در تعاملاتشان با قدرت‌های مسلط بر جهان داشته باشد. خاطرات آقای اعتماد علی‌رغم اینکه به دلایل کاملاً مشهود برای خوانندگان بر بسیاری از واقعیت‌های آن دوران چشم پوشیده است، می‌تواند مأخذ و مرجع مهمی در این زمینه باشد و اگر چه در این اثر از خدمات ویژه پهلوی‌ها به بیگانگان نشانه‌ای نمی‌یابیم، اما این امر به سهولت می‌تواند از آثار مختلف احصا شود. مستندات تاریخی بی‌شمار، وضعیت بیگانگان دخیل در به قدرت رسیدن این سلسله را در ایران کاملاً روشن می‌سازد؛ بنابراین آنچه می‌توان از خاطرات آقای اعتماد استخراج کرد برخورد حسابگرانه این دولت‌هاست تا کشورهای تحت سلطه‌شان استقلال علمی و صنعتی نیابند. بازگو شدن این واقعیت از زبان فردی نزدیک به دربار پهلوی که در حوزه تخصصی خویش عنصر بسیار کارآمدی بوده بسیار حائز اهمیت است.

قبل از مرور روایات آقای اعتماد در این زمینه لازم است به این نکته اشاره شود که علی‌رغم تصور محمدرضا پهلوی، ایران هرگز مهم‌ترین پایگاه برای امریکا و انگلیس نبوده است. شاید بتوان به دلیل شرایط ویژه و تسهیلات سخاوتمندانه، آن را بهترین پایگاه نامید، اما مهم‌ترین

پایگاه برای این دولت‌ها، کشوری بود که آنها می‌توانستند بدون نگرانی از تحولات داخلی‌اش در یک برنامه درازمدت به آن اتکا کنند. بنابراین همان‌گونه که به کرات در منابع مختلف آمده است استراتژی منطقه‌ای (خاورمیانه‌ای) امریکا و انگلیس بر برتری اسرائیل بنا شده است. واشنگتن و لندن هرگز به دیگر وابستگان منطقه‌ای خود نه تنها به دیده برابر ننگریسته‌اند، بلکه همواره دقت داشته‌اند در تنظیم مناسبات خویش برتری اسرائیل حفظ شود. در نگاه غرب، اسرائیل پایگاه کنترل مسلمانانی است که بر اساس نظریه تئوریسین‌هایی چون هانتینگتون، فرهنگشان در آینده، فرهنگ غرب را به چالش خواهد کشید. هر چند امروز امریکا و انگلیس از طریق به قدرت رساندن وابستگی بی‌هویت، بسیاری از کشورهای منطقه را تحت سلطه خود درآورده‌اند، اما پایداری این دولت‌های دست‌نشانده همواره مورد تردید است. اسرائیل تنها پایگاهی که غرب آن را کاملاً همگون با خود می‌داند. از این‌رو، در نزدیک به شش دهه‌ای که از اشغال فلسطین و تشکیل اسرائیل می‌گذرد سخاوتمندانه همه نوع امکانات در اختیار آن قرار داده‌اند و زمینه سلطه آن را بر کشورهای اسلامی فراهم آورده‌اند. محمدرضا پهلوی بدون درک استراتژی منطقه‌ای امریکا در سال‌های پایانی حکومتش در ملاقات با کنت‌الکساندر دومرانس - رئیس وقت سازمان‌های اطلاعاتی ویژه فرانسه - می‌گوید: «من، بهترین مدافع غرب، در این منطقه هستم»^۱

به طور قطع این تصور محمدرضا پهلوی ناشی از خلاف واقع‌گویی‌هایی بود که رهبران کشورهای غربی با شناخت از روحیه خودبزرگ‌بینانه وی مطرح می‌ساختند. برای نمونه، کارتر در مراحل که مقدمات قیام سراسری ملت ایران علیه سلطه امریکا، انگلیس و پادشاه مورد حمایتشان در ایران آغاز شده بود، در جریان سفر تاریخی خود به تهران می‌گوید: «هیچ کشور دیگری در جهان وجود ندارد که ما در مورد مسائل منطقه‌ای که نگرانمان می‌سازد با آن مشورت‌هایی چنین دقیق کنیم، و هیچ رهبر دیگری نیست که من برای او احترامی عمیق

۱. آخرین روزها، خاطرات دکتر هوشنگ نهاوندی، ترجمه بهروز صوراسرافیل، لس‌آنجلس، ۱۳۸۳، ص ۲۱۰.

دوستی خصوصی‌ای صمیمانه‌تر داشته باشم.»^۱

در حالی که همه صاحب‌نظران بر این واقعیت واقف‌اند که دژ غرب برای کنترل منطقه و مسلمانان تنها و تنها اسرائیل است و متحد پایدار و قابل اتکای آنها صهیونیست‌های حاکم شده بر فلسطین اشغالی‌اند، بیان چنین سخنان خلاف واقعیتی، محمدرضا پهلوی را اقناع می‌کرد و او را در خدمت بیشتر به منافع غرب مصرتر می‌ساخت.

آقای دکتر محمدعلی مجتهدی که وی نیز دارای درجات علمی بالایی در دوران پهلوی دوم بود و از قضا برای ساختن دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) مستقیماً با محمدرضا ارتباط داشت در مصاحبه با طرح تاریخ شفاهی هاروارد با حریت قابل تحسینی به این مشکل در آن دوران اذعان دارد:

... آیا همان امریکایی‌هایی که آمدند (برای بازدید از دانشگاه) دستور دادند و اوامر امریکایی را اعلی‌حضرت انجام می‌داد؟ شاه ضعیف‌النفیس بود... از این جهت) که خودش تحصیلاتی نداشت، بیشتر وارد نبود در امور... حتی شنیدم - راست یا دروغ - که وزیر اقتصاد آلمان آمده بود پهلویش، (و شاه) راجع به اقتصاد دنیا اظهار نظر می‌کرد. شاید می‌دانست. ولی من تصور می‌کنم چطور یک آدمی که هیچ نوعی تحصیلاتی نکرده باشد، چطور می‌تواند اظهار نظر کند در اموری که به تحصیلات عمیق احتیاج دارد... دهن‌بینی او یقین بود. هرکس دیرتر می‌رفت، عقیده او اجرا می‌شد و خودش را هم تو بغل امریکایی‌ها انداخته بود. دستور امریکایی را چشم بسته اجرا می‌کرد - همان اصلاحات ارضی که بزرگ‌ترین ضربه را به کشاورزی مملکت وارد کرد.^۲

مجتهدی همچنین در پاسخ به حبیب لاجوردی که تلاش دارد این صفت کودکانه محمدرضا پهلوی را که به ویژه از سوی سیاستمداران خارجی بسیار مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت

۱. همان، ص ۶۳.

۲. خاطرات دکتر محمدعلی مجتهدی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش حبیب لاجوردی، نشر کتاب نادر،

ص ۴-۱۵۳.

به نوعی نفی کند می‌گوید:

(رضاخان) یک شخص بی‌سواد، یک شخصی که مهتر (نظافت کننده اصطبل) بود، مغزش درست کار می‌کرد. محمدرضا شاه، نه این مهتر نبود، این عزیز دردانه پدر و مادر بود، مغزش درست کار نمی‌کرد در درجه اول علم جاسوس را وزیر دربار و همه کاره خود کرده بود...

حبیب‌الله لاجوردی نیز می‌گوید:

از هوش و ذکاوت شاه خیلی سخن گفته‌اند - حتی خارجی‌ها مثل آقای کیسینجر. محمدعلی مجتهدی: والله از هوش و ذکاوت؟ بنده وارد به امور سیاسی نبودم و نیستم و متخصص سنجش هوش و استعداد نیستم. آقای کیسینجر مرد سیاسی است و شاید گفته‌اش هم از روی (حساب‌های) سیاسی باشد.^۱

این صراحت که علی‌القاعده از یک شخصیت علمی انتظار می‌رود، در بیان دکتر مجتهدی هم نسبت به امریکا وجود دارد و هم نسبت به محمدرضا پهلوی، اما متأسفانه به دلایلی که در ادامه به آن اشاره خواهیم نمود آقای اکبر اعتماد صرفاً در برابر زورگویی‌های امریکا و به طور کلی غربی‌ها مواضع بحقی اتخاذ می‌کند. موضع قابل تحسین اولین رئیس سازمان انرژی اتمی نسبت به قوانین ناعادلانه نظام بین‌المللی که توسط کشورهای انحصارطلب تدوین شده است

نیکسون به خوبی درک کرده بود که پیکار مستقیم با نهضت‌های رو به رشد و مرکز‌گریز، حاصلی جز شکست برای امریکا در پی نخواهد داشت. بر اساس این رهیافت و به منظور پرهیز از تکرار تجربه تلخ ویتنام، امریکا به ایجاد پایگاه‌های منطق‌های اقدام کرد که از برجسته‌ترین آنها ایران، برزیل و... بود.

۱. همان، ص ۳-۱۹۰.

بعضا به گونه‌ای به سیاست کلان کشور در دوران پهلوی دوم تعمیم داده می‌شود که خواننده به یکباره تصور می‌کند نکند راوی از سیاست‌های نظام حاکم بر کشور دیگری سخن می‌گوید. البته در این‌گونه موارد بلافاصله مصاحبه‌کننده سعی می‌کند تا حدودی دیدگاه آقای اعتماد را تعدیل کند. در برداشتی کلی خواننده درمی‌یابد که راوی نمی‌خواهد سخنی بر زبان آورد که وابستگی‌های سیاسی پهلوی‌ها روشن‌تر شود. همین امر نیز وی را دچار تناقض گفتاری جدی می‌سازد. آقای اعتماد در فرازی می‌گوید:

مقاومت سرسختانه ایران در این زمینه و نرفتن زیر بار شرایط ناگواری که امریکایی‌ها می‌خواستند تحمیل کنند، موجب شد که کشورهای دیگر هم زیر بار نروند. بدین ترتیب ایران به طور اتفاقی بازیگر اصلی صحنه شد و در موضع مقدم جبهه مخالفت قرار گرفت. (ص ۱۷۸)

در این فراز سیاست مستقلی برای پهلوی دوم ترسیم و تا حد سردمداری و پرچمداری کشورهای استقلال‌طلب از امریکا تعبیر شده است. مصاحبه‌کننده که چنین لباسی را به هیچ‌وجه بر قامت محمدرضا پهلوی برانزده نمی‌بیند در چند فراز مداخله می‌کند:

[افخمی] موضعی که ایران در این زمینه گرفته بود، که مفهومی مخالفت با غرب و یا فرار از غرب نبود، احتمالاً یک درگیری انتقادآمیز و در عین حال فعال و سازنده می‌توانست باشد. نظر شما چیست؟ [اعتماد] بله درست می‌فرمایید ما هیچ‌وقت با غرب سر نزاع نداشتیم و سیاست اعلی‌حضرت این نبود که با غرب مخالفت کند. به نظر من فلسفه سیاست خارجی اعلی‌حضرت همان است که شما گفتید یعنی درگیری انتقادآمیز و سازنده البته لازمه این کار و برای اینکه این سیاست در عمل مفهوم پیدا کند، ایجاد یک «موقعیت داد و ستد» bargaining position بود. (ص ۲۱۹)

اینکه در این داد و ستد چه روابطی حاکم بود در ادامه به آن خواهیم پرداخت، اما آقای اعتماد اوج مقاومت خویش را در برابر برنامه‌های امریکا برای عقب‌نگه‌داشتن کشورهای اسلامی و برتری دادن به اسرائیل در منطقه برگزاری کنفرانس تخت جمشید در ایران عنوان

می‌کند:

از همان ابتدای این تحولات با علم به اینکه مسأله انتقال تکنولوژی هسته‌ای برای ایران جنبه حیاتی دارد، مذاکراتی با «جامعه هسته‌ای امریکا» (American Nuclear Society) و سپس با «جامعه هسته‌ای اروپا» (European Nuclear Society) و جامعه انرژی اتمی ژاپن (Energy Japan Atomic Society) برای بررسی مسأله انتقال تکنولوژی هسته‌ای داشتیم و در نتیجه این مذاکرات قرار شد یک کنفرانس بین‌المللی در ایران تشکیل شود و سه جامعه فوق‌الذکر هم در تشکیل آن با ما مشارکت داشته باشند و به اصطلاح «sponsor – Co» کنفرانس باشند. این کنفرانس که کنفرانس انتقال تکنولوژی هسته‌ای (Conference on the Transfer of Nuclear Technology) نامیده شد در آوریل ۱۹۷۷ به مدت یک هفته در تخت‌جمشید برگزار گردید. (ص ۲۱۲)

اغراق‌گویی در مورد این کنفرانس کار را به جایی می‌رساند که آقای اعتماد نه تنها مدعی استقلال ایران می‌شود، بلکه سخن غریبی درباره تلاش محمدرضا پهلوی برای خارج کردن اقیانوس هند از زیر نفوذ قدرت‌های جهانی (هر چند در مورد صرفاً شوروی می‌تواند صادق باشد) مطرح می‌سازد:

در مورد روابط ایران و امریکا تأثیر کنفرانس این بود که موقعیت ایران تقویت شد و مخصوصاً اعلی‌حضرت احساس کردند که سیاستی که تاکنون تعقیب شده موجه بوده است و نیز اینکه ایران تنها نیست و زمینه مقاومت در برابر فشارهای امریکا در کشورهای گیرنده تکنولوژی مستحکم‌تر شده است. علاوه بر این اعلی‌حضرت از نقش رهبری ایران در این زمینه بسیار خوشحال بودند و فکر می‌کردند که این امر به سیاست خارجی ایران استحکام تازه‌ای می‌بخشد. باید به خاطر داشته باشیم که در آن زمان اعلی‌حضرت سیاست تازه‌ای را در اقیانوس هند تعقیب می‌کردند و آن هم اساسش به طور خلاصه بر این اصل قرار داشت که اقیانوس هند باید از زیر نفوذ قدرت‌های جهانی بیرون آید. (ص ۲۱۷)

برای اینکه روشن شود این سخن آقای اعتماد تا چه حد گزافه‌گویی است، موضع امریکا را در مورد کنفرانس تخت‌جمشید از زبان ایشان مرور می‌کنیم:

دولت امریکا در این کنفرانس مشارکت وسیعی داشت و تعدادی از مسئولان تراز اول سیاست اتمی امریکا در آن شرکت کردند. جیمی کارتر که از اهمیت سیاسی این کنفرانس آگاه شده بود، در یک اقدام بی‌سابقه در این نوع موارد پیامی خطاب به اعلی‌حضرت فرستاد و ضمن اشاره به اهمیت کنفرانس برای کنفرانس و شرکت‌کنندگان آرزوی موفقیت کرد. (ص ۲۱۵)

بنابراین به اعتراف آقای اعتماد نه تنها کنفرانس، سردمداری مقاومت علیه سیاست‌های زورگویانه امریکا را به عهده نداشته، بلکه به شدت رضایت خاطر آنها را نیز جلب کرده است. البته قطعاً مراد از قدرت‌های جهانی در این روایت آقای اعتماد صرفاً اتحاد جماهیر شوروی است که در آن ایام محمدرضا پهلوی همه امکانات کشور را در خدمت بسط و گسترش حوزه نفوذ امریکا و محدودسازی حوزه نفوذ رقیب و اشنگتن قرار داده بود. این سیاست بر اساس تز

انبار کردن تسلیحات در برخی کشورها در مناطق حساس جهان با هدف پاسداری از سلطه امریکا صورت می‌گرفت. در این ارتباط می‌توان دکتترین نیکسون را به صورت نظریه‌ای توصیف کرد که بر مبنای آن، کشورهای دست‌چین شده در نقاط استراتژیک که توان تأمین منابع مالی لازم را داشتند می‌بایست نقش فعال سیاسی و نظامی در منطقه ایفا می‌کردند. نیکسون به خوبی درک کرده بود که پیکار مستقیم با نهضت‌های رو به رشد و

امریکا و انگلیس هرگز مایل نبودند محمدرضا به کشورهای اسلامی منطقه نزدیک شود؛ زیرا این روابط در جهت تأمین منافع اسرائیل - که پایگاه اصلی منطقه‌ای آنها به حساب می‌آمد - نبود. تقویت این پایگاه و تضعیف کشورهای اسلامی و عربی لازم و ملزوم یکدیگر بودند؛

مرکز گریز، حاصلی جز شکست برای امریکا در پی نخواهد داشت. بر اساس این رهیافت و به منظور پرهیز از تکرار تجربه تلخ ویتنام، امریکا به ایجاد پایگاه‌های منطقه‌ای اقدام کرد که از برجسته‌ترین آنها ایران، برزیل و... بود. برای نمونه، ارتشبد حسن طوفانیان در مورد چگونگی القای برنامه‌های مورد نظر از طریق محافل مختلف می‌گوید:

من با شاه در مورد شاخ افریقا صحبت کردم پیش از اینکه با کارتر صحبت بکند. در این اتفاق حبشه، پیش از حبشه صحبت کردم نباید بگذارند حبشه کمونیست بشود. می‌دانستم، من با یک جاهایی ارتباط دارم اینها را صحبت می‌کردم با فهمیده‌ها، آدم‌هایی که به این جاها آشنایی داشتند فهمیده بودند صحبت می‌کردم، شاه وقتی که... پیش از اینکه کارتر را ببیند با من صحبت کرد. بعد هم به من گفت: «اصلا کارتر نمی‌دانست، نمی‌داند تاریخ را، نمی‌داند Horn Of Africa چیست... تو فرودگاه یک خبرنگار از او (شاه) یک سؤال کرد راجع به شاخ افریقا. گفت، اگر خطری ایجاد بشود ما مثل عمان نیرو خواهیم فرستاد.»^۱

طوفانیان در خاطرات خود شمه‌ای از خدمات محمدرضا پهلوی را به امریکایی‌ها در نقاط مختلف جهان که بر اساس طرح نیکسون صورت می‌گیرد بیان می‌دارد. درآورد اینک بخش اعظم درآمدهای نفتی ایران به این دکتورین اختصاص می‌یابد. بر اساس این طرح علاوه بر انباشت تسلیحات مورد نیاز در

اسرائیل از قبل حمایت امریکا و انگلیس علاوه بر تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای، بار مالی تمامی پرونده‌های تسلیحاتی خود را بر ایران تحمیل می‌کند.

این کشورها برای مقابله با تهدیداتی که متوجه منافع امریکا می‌شد، هزینه‌های نصب دستگاه‌های پیچیده استراق سمع و ثبت تحرکات و پرداخت‌های کلان به کارشناسان امریکایی

۱. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، زیبا، ۱۳۸۱، ص ۶-۷۰.

نیز برگرده ملت ایران تحمیل می‌شد. بدین‌منظور شاه همواره حتی بودجه عمرانی کشور را قربانی زیاده‌خواهی کاخ سفید می‌ساخت. علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد دهه ۴۰ پهلوی دوم در این ارتباط می‌گوید:

هر چند یکبار، همه را غافلگیر می‌کردند و طرح‌های تازه برای ارتش می‌آوردند، که هیچ با برنامه‌ریزی درازمدت مورد ادعا جور در نمی‌آمد. در این مورد هم یکبارہ دولت خودش را مواجه با وضعی دید که می‌بایست از طرح‌های مفید و مهم کشور صرف نظر نماید تا بودجه اضافی ارتش را تأمین کند.^۱

وی همچنین در این مورد سخن می‌گوید که شاه مرتب از بودجه عمرانی که در مقایسه با بودجه نظامی به هیچ وجه قابل توجه نبود می‌کاست تا امریکایی‌ها حجم بیشتری از سلاح‌های مورد نظر خود را به ایران ارسال دارند:

از یک طرف برای من باعث تعجب بود که هر دفعه گرفتاری مالی پیش می‌آمد، بیشترش به خاطر برنامه‌های شاه و مرتب توپ زدن به بودجه‌های عمرانی بود، هویدا هم هیچ مقاومتی نشان نمی‌داد و زود تسلیم می‌شد.^۲

ابوالحسن ابتهاج رئیس سازمان برنامه و بودجه بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز در مورد تابعیت محض محمدرضا پهلوی از سیاست‌های امریکا می‌گوید:

رادفورد (رئیس سابق ستاد ارتش امریکا) گفت اگر روزی جنگی بین قدرت‌های بزرگ پیش بیاید قبل از اینکه ایران از وقوع جنگ اطلاع پیدا کند جنگ تمام شده است، زیرا در چنین جنگی فقط سلاح‌های اتمی استفاده خواهد شد و دیگر فرستادن افراد از این جبهه به آن جبهه مطرح نخواهد بود، به این جهت کشورهایی مانند ایران، ترکیه و پاکستان احتیاجی به ارتش‌های بزرگ ندارند این اولین باری بود که من چنین مطلبی را از جانب یکی از ارشدترین مقامات امریکایی شنیدم... آنگاه با شدت از نظر رئیس مستشاران

۱. خاطرات علینقی عالیخانی، طرح تاریخ شفاهی هاروارد، نشر آبی، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۲۵.

نظامی آمریکا در ایران انتقاد کردم و گفتم هر سال هنگامی که بودجه ارتش ایران برای سال بعد منتشر می‌شود و من با افزایش هزینه مخالفت می‌کنم و نظر خود را به شاه ابراز می‌دارم شاه جواب می‌دهد که مقامات نظامی آمریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمی‌دانند.

با عصبانیت گفتم محض رضای خدا ترتیبی بدهید که این‌گونه تناقض‌گویی بین مقامات مختلف آمریکا روی ندهد. اظهارات من به حدی با شدت و حرارت بیان می‌شد که خداداد فرمانفرمائیان بلافاصله به همسرم آذر تلفن کرد و گفت کار فلانی تمام است. شاید حق با او بود زیرا بلافاصله چند روز انتقال اختیارات مدیر عامل سازمان برنامه به نخست‌وزیر به شرحی که در جای خود خواهد آمد صورت گرفت.^۱

اینکه امریکایی‌ها در واقع جهت‌گیری بودجه ایران را مشخص می‌ساختند و کوچک‌ترین اعتراض رئیس سازمان برنامه بودجه موجب می‌شود که وی را به فوریت عزل کنند خود بیانگر میزان وابستگی - و البته به تعبیر آقای اعتماد، استقلال محمدرضا پهلوی! - است هر چند البته انعقاد قرارداد کاپیتولاسیون بین ایران و آمریکا که حاکمیت ملی کشورمان را کاملاً نفی کرد چندان جایی برای این بحث نمی‌گذارد که آیا ایران دوره پهلوی می‌توانسته در حوزه مسائل داخلی استقلال داشته باشد یا خیر، چه رسد به حوزه بین‌الملل.

در اینجا قبل از ادامه این بحث لازم است به نکته‌ای اشاره شود؛ قطعاً آقای اعتماد در آن زمان از اینکه علی‌رغم همه خدمات ایران به آمریکا، واشنگتن حاضر نبوده تهران در زمینه مسائل هسته‌ای به پیشرفتی نائل آید به شدت متأثر بوده است و این امر یعنی تعلق به منافع ملی در لابه‌لای روایات ایشان دیده می‌شود. همچنین روشن است که به عنوان یک ایرانی از زورگویی‌های آمریکا خشنود نبوده است:

بخش اساسی مشکلات ما با آمریکا در مورد موافقت‌نامه دوجانبه، بیشتر به این موضوع استفاده از سوخت‌های مصرف شده در راکتور مربوط می‌شد. امریکایی‌ها می‌گفتند که

۱. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علیرضا عروضی، پاکپرینت، ۱۹۹۱، ص ۵ - ۴۴.

اگر شما سوخت را از ما می‌خرید، بعد از اینکه آن سوخت در راکتور کار کرد و مقداری از آن تحلیل رفت و وقتی بقیه آن از نیروگاه خارج می‌شود، بقیه عملیاتی که با آن سوخت می‌شود باید با موافقت آنها باشد. یعنی ما دیگر بر سرنوشت آن سوخت حاکم نبودیم. مثلاً نمی‌توانستیم آن را بدون موافقت آمریکا به کشور دیگری بفروشیم. نمی‌توانستیم بدون موافقت آمریکا مواد سوختی آن را از آن جدا کنیم. به علاوه حتی اگر سوخت را هم از آمریکا نمی‌خریدیم و از منبعی دیگر تأمین می‌کردیم، اگر این سوخت در یک نیروگاه ساخت آمریکا مصرف می‌شد، باز همان شرایطی که عرض کردم بر آن حاکم می‌شد. در واقع کشورهای دارنده تکنولوژی هسته‌ای بدین ترتیب می‌خواستند حاکمیت خود را بر برنامه سوخت اتمی کشورهای دریافت کننده تحمیل کنند... شواهد متعددی داشتیم که نشان‌دهنده این بودند که آنها در این زمینه مقاصد سیاسی و اقتصادی خود را نادیده نمی‌گیرند. (ص ۱۸۱)

اما اینکه به چه دلیل آقای اعتماد نمی‌خواهد به این واقعیت بپردازد که چرا آمریکا اسرائیل را بر همه پایگاه‌های استراتژیک خود در منطقه برتری می‌داده است چندان روشن نیست. نباید فراموش کرد و اشنگتن در همان زمان که بیشترین سخت‌گیری‌ها را در زمینه مسائل هسته‌ای بر ایران دوران پهلوی - که کاملاً تحت قیومیتش قرار داشت - اعمال می‌کرد، به اسرائیل همه نوع مساعدت را نموده بود تا علاوه بر تکنولوژی سوخت، به سلاح هسته‌ای نیز دست یابد. بنابراین برخلاف آنچه آقای اعتماد در مورد علت نگرانی آمریکا در زمینه گسترش سلاح هسته‌ای مطرح می‌سازد، نوع ارتباطاتی که بر محمدرضا پهلوی در زمینه مسائل هسته‌ای تحمیل می‌شود، بیانگر جهت‌گیری‌هایی متفاوت از این نگرانی است. برای نمونه علی‌رغم تمایل کشورهای عربی و اسلامی به همکاری با ایران در مسائل هسته‌ای به اعتراف آقای اکبر اعتماد، محمدرضا پهلوی هرگز به این امر پاسخ مثبت نمی‌دهد:

کشورهای عربی در جوار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یک گروه تشکیل داده بودند که مسائل انرژی اتمی را تعقیب کند و گزارش‌هایی برای کشورهای عربی تهیه کند. این گروه در کنفرانس عمومی آژانس، که سالی یکبار جلسه تشکیل می‌داد فعالیت زیادی

داشت. وقتی من برای اجلاس کنفرانس عمومی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی یا برای جلسات شورای حکام آژانس به وین می‌رفتم اغلب با این گروه جلساتی داشتیم... هر بار در مورد کشورهای عربی با اعلی‌حضرت صحبت کردم، استقبال نکردند و علاقه‌ای نشان ندادند و هر دفعه هم که از من برای سفر به آن کشورها دعوت می‌کردند و به اعلی‌حضرت عرض می‌کردم، می‌فرمودند حالا وقتش نیست یا اصلا لازم نیست.

بدین‌ترتیب همکاری ایران با کشورهای عربی مطرح نبود. (ص ۹ - ۱۸۸)

آقای اعتماد اگر ارتباط با کشورهای اسلامی و عربی را مفید تشخیص می‌داده و در جلسات آنها شرکت می‌جسته است باید از خود بپرسد شاه بر اساس کدام سیاست دیکته شده تقویت تشکل این کشورها را نفی می‌کرده است؟ اگر اولین رئیس سازمان انرژی اتمی می‌خواهد ترسیم کند که پهلوی دوم در عرصه بین‌المللی موضع مستقلی را دنبال می‌کرده است پس چرا ابتدایی‌ترین نشانه استقلال، یعنی تنظیم ارتباطات فرامرزی بر اساس منافع ملی را شاهد نیستیم؟ آمریکا و انگلیس هرگز مایل نبودند محمدرضا به کشورهای اسلامی منطقه نزدیک شود؛ زیرا این روابط در جهت تأمین منافع اسرائیل - که پایگاه اصلی منطقه‌ای آنها به حساب می‌آمد - نبود. تقویت این پایگاه و تضعیف کشورهای اسلامی و عربی لازم و ملزوم یکدیگر بودند؛ لذا بی‌جهت نیست که پهلوی دوم ضمن نفی چنین ارتباطی بیشترین روابط را در منطقه با اسرائیل برقرار می‌سازد. اسرائیل از قبل حمایت آمریکا و انگلیس علاوه بر تبدیل شدن به یک قدرت هسته‌ای، بار مالی تمامی پرونده‌های تسلیحاتی خود را بر ایران تحمیل می‌کند. شاید تصور شود که محمدرضا پهلوی با کشورهای عربی - اسلامی تعارض‌هایی به صورت شخصی داشته است، اما روایت آقای اعتماد این شائبه را نیز که ایران آن دوران انتخابی بر اساس سلاطین شاه داشته است کاملاً منتفی می‌سازد:

پاکستان جزء آر. سی. دی بود در این سازمان ایران و پاکستان و ترکیه عضو بودند. مطالب مختلفی در آر. سی. دی مطرح بود که یکی مسأله انرژی اتمی بود... آن وقت کمیسیون انرژی اتمی پاکستان رئیسی داشت به نام «منیر احمدخان» که مرد بسیار دانا

و فعالی بود... او هم می‌خواست با ایران همکاری‌های وسیع اتمی داشته باشد و هم از ایران می‌خواست یک سری برنامه‌های تحقیقاتی پر هزینه را شروع کند... در واقع هر دو ما با هم همدرد بودیم، ولی نوع وظایفمان با هم تفاوت داشت. ما هر دو معتقد بودیم که ما شرقی‌ها بالاخره باید حساب کار خودمان را بکنیم و با هم باشیم. غربی‌ها چرا به ما زور می‌گویند... من در مورد پاکستان بارها با اعلی‌حضرت گفتگو داشتم. پاکستانی‌ها ایران را متحد طبیعی خود می‌دانستند. میل داشتند در زمینه اتم، که برای آنها مسأله اساسی بود، با ایران روابط نزدیک و طرح‌های مشترک داشته باشند... اعلی‌حضرت حاضر نبودند... ما با پاکستان هیچ نوع همکاری ملموسی نداشتیم. (ص ۲ - ۱۹۰)

بنابراین صرفاً مسأله کشورهای عربی نیست. عملکرد محمدرضا نباید موجب تقویت کشورهای اسلامی می‌شد. فردی چون اعتماد که دارای عرق ملی است به سهولت می‌تواند این موضوع را تشخیص دهد که ارتباط با کشورهای عربی و اسلامی در راستای منافع ملی ایران به حساب می‌آید، اما چرا محمدرضا پهلوی رشد و توسعه ملت را قربانی منافع امریکا و انگلیس و پایگاه اصلی آنها یعنی اسرائیل می‌سازد؟ در اینجا خواننده خاطرات یا باید نظریات کارشناسانه آقای اعتماد را بپذیرد که بر اساس آن با پاکستان و سایر کشورهای اسلامی و

از جمله تناقض‌های دیگر خاطرات آقای اعتماد، در ترسیم سیاست‌های داخلی محمدرضا پهلوی رخ می‌نماید. از یک‌سو راوی این خاطرات، ایران را در دوران پهلوی دوم به سرعت در حال رشد و ترقی ترسیم می‌نماید و از سوی دیگر معترف است ملت ایران از ابتدایی‌ترین موهبت‌ها در سال‌های پایانی حکومت پهلوی‌ها محروم بوده است.

عربی منطقه در زمینه تکنولوژی هسته‌ای می‌بایست همکاری می‌کردیم یا امتناع محمدرضا

نبود آب آشامیدنی و ناگزیری مردم به مصرف آب جویبارها که احشام و جانوران مختلف از آن مصرف می‌کردند، همچنین نداشتن حتی یک حمام عمومی کوچک که نشان می‌دهد دست کم در شش ماه دوران سرما امکان نظافت و تطهیر بدن وجود نداشت، شمه‌ای از وضعیت بهداشت را روشن می‌سازد. (روستاییان در فصل گرما خود را در جویبارها شستشو می‌دادند).

پهلوی را از ارتباط با این کشورها تأمین کننده مصالح ایران بپندارد؛ به عبارت دیگر نمی‌توان هم دو عملکرد پهلوی و هم نظریات کارشناسانه آقای اعتماد را درست پنداشت و قطعاً یکی در راستای منافع ملی و دیگری در تعارض با آن قرار دارد.

از جمله تناقض‌های دیگر خاطرات آقای اعتماد، در ترسیم سیاست‌های داخلی محمدرضا پهلوی رخ می‌نماید. از یک‌سو راوی این خاطرات، ایران را در دوران پهلوی دوم به سرعت در حال رشد و ترقی ترسیم می‌نماید و از سوی دیگر معترف است ملت ایران از ابتدایی‌ترین

موهبت‌ها در سال‌های پایانی حکومت پهلوی‌ها محروم بوده است:

شرایط آن روز در داخل مملکت چه بود؟ ایران در آن سال‌ها با سرعتی کم‌نظیر در حال رشد و توسعه بود. هر سال در حدود یک میلیون نفر به جمعیت کشور اضافه می‌شد و بیش از یک میلیون نفر به تعداد افراد تحت پوشش نظام آموزشی اضافه می‌گردید. کشور به سرعت صنعتی می‌شد. (ص ۸۹)

اگر فرض را بر آن گذاریم که آقای اعتماد به دلایلی از هیچ یک از بخش‌های جامعه آن روز جز بخش انرژی، اطلاعاتی نداشته است دست کم بر اساس آنچه وی در زمینه کاری خود شرح داده، نه تنها در مسیر تولید گام برنمی‌داشته و به «سرعت صنعتی» نمی‌شده است بلکه در زمینه‌های مختلف در مسیر وابستگی و مصرفی شدن حرکت می‌کرده است.

آقای اعتماد در روایتی دیگر به درستی با وضعیتی که در سال‌های آخر حکومت پهلوی در آن قرار داشتیم، حرکت در مسیر صنعتی شدن را ناممکن اعلام می‌کند:

فراموش نکنیم که در سال‌های آخر ما نه تنها در بسیاری از دهات برق نداشتیم، حتی برای مصرف برق شهرها در تنگنا بودیم و اغلب در تهران خاموشی داشتیم من به خاطر دارم که در یکی از جلساتی که در نخست‌وزیری تشکیل می‌شد و صفی اصفیا ریاست آن را داشت بحث فراوان روی این داستان داشتیم که شهرک غرب که در دست ساختمان بود برق می‌خواست و دولت برق نداشت به این شهرک بدهد. آیا به این ترتیب می‌توان جامعه را به سرعت صنعتی کرد... (ص ۹۰)

اعتراف به خاموشی‌ها و محروم بودن قاطبه ملت ایران از موهبت برق زمانی صورت می‌گیرد که آقای اعتماد می‌خواهد به درستی، ضرورت سرمایه‌گذاری را در زمینه انرژی هسته‌ای به اثبات برساند، اما نباید فراموش کرد در میانه دهه ۱۹۸۰ ایران می‌توانست از این منبع بخشی از انرژی مورد نیاز خود را برآورده سازد؛ بنابراین زمانی که (بین ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷) نزدیک به هفتاد درصد جمعیت کشور (که در روستاها زندگی می‌کردند) به طور کلی از موهبت برق محروم بودند و وضعیت در شهرها نیز آن‌گونه بود که خود آقای اعتماد به آن معترف است (یعنی حتی تهران که به لحاظ سیاسی برای پهلوی‌ها مهم بود گاهی هشت ساعت دچار قطعی برق می‌شد) چگونه می‌توان مدعی پیشرفت صنعتی شد تا چه برسد به پیشرفت سریع صنعتی؟! شاید گفته شود کارخانه‌ها و مراکز صنعتی از انرژی گاز برخوردار بودند. مجادله آقای اعتماد با آموزگار (بعد از کنار گذاشته شدن هویدا از نخست‌وزیری) یک سال قبل از آغاز خیزش سراسری ملت ایران علیه رژیم پهلوی، روشن می‌سازد در این زمینه از چه وضعیتی برخوردار بوده‌ایم:

گفتم آقای آموزگار معذرت می‌خواهم، من نمی‌توانم وزیر نیرو بشوم. گفت چرا! گفتم برای اینکه دولت ایران در این زمینه خیلی قصور کرده... در کشوری که این همه گاز دارد، هنوز گاز به کسی نداده‌اند. اینها چیزهای اولیه است که باید در جامعه تأمین کرد.

خوب شما یک وضعی درست کرده‌اید که قابل تحمل نیست و حالا می‌گویید من بیایم این وضع را درست بکنم. اینکه دو روزه و پنج روزه نمی‌شود. یک سال و دو سال هم من این کار را نمی‌توانم بکنم. ولی در این مدت در مقابل توقع مردم قرار می‌گیرم. شما می‌خواهید یک دفعه همه را بیندازید گردن من. من این میراث را نمی‌توانم قبول بکنم.

(ص ۱ - ۱۲۰)

در این زمینه آقای اعتماد به چند سؤال خوانندگان خاطراتش قادر نخواهد بود پاسخ دهد؛ اول آنکه چگونه آموزگار که در روزهای اول منصوب شدن به نخست‌وزیری و زرایش را انتخاب می‌کرده مسئول وضع ناهنجار کشور در پایان دوره حاکمیت پهلوی‌ها بوده است؟ ثانیاً اگر کشور به سرعت در مسیر پیشرفت قرار داشت چگونه در زمینه‌های پایه‌ای و اساسی هیچ‌گونه اقدامی صورت نگرفته بود؟ ثالثاً کدام کشور را می‌توان سراغ گرفت که بدون انرژی توانسته باشد کوچک‌ترین گامی در مسیر صنعتی شدن بردارد؟ رابعاً اگر کشور در مسیر صنعتی شدن قرار داشت چرا باید آقای اعتماد وضعیت آن دوران را غیرقابل تحمل اعلام کند و حاضر به پذیرش میراث گذشتگان نباشد؟ بنابراین واقعیت همان است که آقای اعتماد در این فراز از خاطرات خود به آن معترف است و به همین دلیل نیز ملت ایران نتوانست وضعیت اسفبار آن دوران را تحمل کند و دست به یک اعتراض سراسری زد. اگر کشور به سرعت در مسیر صنعتی شدن بود به طور قطع مردم به حاکمیت امریکا و انگلیس و دیکتاتور مورد حمایتشان در ایران پایان نمی‌دادند. همان‌گونه که اشاره شد، آقای اعتماد صرفاً در زمینه انرژی به وضعیت فاجعه‌بار کشورمان در آن دوران می‌پردازد، در حالی که مشکل به همین موضوع ختم نمی‌شد که صرفاً ملتی با دارا بودن بزرگ‌ترین منابع گازی کاملاً از این نعمت محروم باشد. وضعیت بهداشت در ایران آن روز بسیار تأسف‌بارتر از وضعیت انرژی بود. باقر پیرنیا در خاطرات خود وضعیت بهداشت نوار مرزی کشور را با اتحاد جماهیر شوروی که در دوران جنگ سرد بسیار حائز اهمیت بود و به ظاهر به این مناطق رسیدگی بیشتری نسبت به سایر نقاط کشور می‌شد این‌گونه توصیف می‌کند:

به سالمندان و پیشوایان ده پس از اظهار خوشوقتی از این سفر، گفتم اعتباری را که در اختیار دارم محدود است و چون به هر دهی که می‌رفتم چهار مسأله آب آشامیدنی، گرمابه، برق و مدرسه مورد توجه اصلی قرار داشت، گفتم هر کدام از این چهار برنامه را که مورد علاقه شماست بگویید تا آن را پس از آمادگی اعتبار انجام دهیم. همه بی‌کمترین اختلافی اظهار کردند که ما تنها برق می‌خواهیم! من در پاسخ گفتم آب آشامیدنی و یا حمام می‌اندیشم بر برق مقدم باشد. آنان مسیری را نشان دادند که ده سرسبزی و آبادی بود در خاک شوروی که ضمناً برق هم داشت. اهالی رباط گفتند برای ما مایه شرمساری است که شب در تاریکی بمانیم و آنان از روشنایی سود جویند از این رو برای حفظ غرور خود میل داریم برق داشته باشیم.^۱

نبود آب آشامیدنی و ناگزیری مردم به مصرف آب جویبارها که احشام و جانوران مختلف از آن مصرف می‌کردند، همچنین نداشتن حتی یک حمام عمومی کوچک که نشان می‌دهد دست کم در شش ماه دوران سرما امکان نظافت و تطهیر بدن وجود نداشت، شمه‌ای از وضعیت بهداشت را روشن می‌سازد. (روستاییان در فصل گرما خود را در جویبارها شستشو می‌دادند). در این فراز از خاطرات، استاندار وقت خراسان صرفاً به چهار نیاز ابتدایی که همه اهالی مرزنشین با شوروی از آن محروم بودند اشاره دارد. شاید تصور شود که آنان از سایر نیازهای مبرم چون درمان، جاده و... بهره‌مند بوده‌اند. فراز دیگری از این خاطرات سایر ابعاد اسفبار زندگی ملت ایران را روشن می‌سازد:

از آنجا به عشق‌آباد در کنار اترک رفتیم. در این منطقه که یکی از بخش‌های پرآب و مستعد شمال خراسان است... در مسیری که حرکت می‌کردیم مردم آگاه شده بودند و می‌دانستند در گروه ما دکتر و دارو و ابزار پزشکی وجود دارد همه بیماران خود را به کنار جاده رسانده و منتظر هیأت بودند... در برگشت و میان راه به یک کامیون واژگون شده برخوردیم از راهنما پرسش شد چگونه این کامیون را به بجنورد نبرده‌اند؟ گفت:

به علت نبودن راه و افزود: هم‌اکنون ده هزار تن غله در انبارهای غله‌مان وجود دارد که هیچ مؤسسه ترابری آماده حمل آن نیست. (همان، ص ۶۰ - ۳۵۹)

برای روشن شدن ابعاد زندگی نکبت‌بار ملت ایران در دوران پهلوی دوم که به طور قطع آقای اعتماد از آن بی‌خبر نبوده و ترجیح داده در مورد آن سکوت کند، فرازی از خاطرات قائم‌مقام حزب رستاخیز را نیز مرور می‌کنیم:

هشترود از جهت انتخاباتی یکی از بخش‌های تیریز بود و مرکز آن آذران که قبلاً سراسکندر نام داشت که در فاصله ۱۲۰ کیلومتری تیریز در مسیر جاده تیریز به تهران واقع شده است. هشترود با توجه به کثرت جمعیت آن، که در آن موقع نزدیک به دویست هزار نفر بود، تبدیل به شهرستان شد... این شهرستان فاقد هرگونه راه شوسه بود. در زمستان برف زیاد می‌بارید و می‌توان گفت که تمام روستاها حداقل سه ماه تمام در میان برف محصور می‌شدند... تازه در فصل بارندگی هم به علت طغیان رودخانه‌ها که حتی یک پل روی آنها ساخته نشده بود، رفت و آمد بین روستاهای هشترود امکان‌ناپذیر می‌شد. بدین ترتیب کناره این منطقه از ابتدایی‌ترین وسایل محروم بودند و به طور اسفناکی زندگی می‌کردند. روستاییان ساکن روستاهای هشترود با هزار زحمت گاهی خود را برای رفع نیازهای ضروری به «قره‌چمن» در بین راه تهران و تیریز و ساکنین روستاهای غربی خود را به مراغه می‌رساندند. در چنین شرایطی که نه آبی، نه راهی، نه برقی، نه پزشکی، نه بهداشتی و نه هیچ‌گونه آبادانی در منطقه بود، در دوره بیست و سوم من عنوان نمایندگی هشترود را پیدا کردم... می‌گویم عنوان نمایندگی پیدا کردم برای اینکه سخنی منطبق بر واقعیت گفته باشم، زیرا که در دوره بیست و سوم همچنان‌که اشاره رفت مانند دوره‌های ۲۱ و ۲۲ انتخاباتی در کار نبود. فقط تشریفات ظاهری انتخابات انجام می‌شد.^۱

توصیف آقای موسوی از وضعیت آذربایجان، مربوط به اواخر حکومت پهلوی‌ها بر ایران

است. در این روایت فردی که در مقام تطهیر حاکمیت بیگانگان در آن دوران برآمده ناگزیر به بیان برخی واقعیت‌ها شده است. برای اینکه مشخص شود در سایر شهرهای بزرگ نیز وضعیت چگونه بوده، مناسب است رشته کلام به رئیس برنامه و بودجه دهه پنجاه داده شود تا مطالبات مردم کاشان را در سال ۱۳۵۵ بازگو نماید:

ض. ص: چه سالی بود این، آقای دکتر، حدوداً ع م: ۱۳۵۵ یعنی ۱۹۷۶. این داستانی که گفتم نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که ما رفتیم در شهر کاشان... از یک طرف با این خانم‌هایی که دبیر بودند و آموزگار بودند، همه چادر سیاه و صورت بسته و این حرف‌ها [مواجه شدیم] از طرف دیگر تقاضای قبرستان، از طرف دیگر اینکه چرا برق مثلاً مرتب سر ۲۲۰ [ولت] نیست...^۱

این بدان معنی است که مردم در شهرستان‌ها علاوه بر رنج بردن از قطع ممتد برق و مشکلات متعدد دیگر، آن هم دو سال قبل از سقوط پهلوی‌ها در شهرستان بزرگی مانند کاشان، حتی به سبب نداشتن یک قبرستان بهداشتی در عذاب بوده‌اند. در آن سال‌ها مردم مردگان خود را در فضای آزاد بر روی تخته سنگی شستشو می‌دادند که بسیار غیر بهداشتی بود (به ویژه در مورد کسانی که به دلیل امراض واگیردار فوت کرده بودند)؛ بنابراین ادعای اینکه چنین جامعه‌ای به سرعت در مسیر صنعتی شدن حرکت می‌کرد کاملاً بی‌اساس است، به ویژه اینکه در چارچوب سیاست‌های کلان آمریکا که صرفاً تقویت اسرائیل در منطقه بود، دانش صنعتی و تکنولوژیکی در هیچ زمینه‌ای به ایران انتقال نیافت. آقای اعتماد به درستی حساسیت واشنگتن را برای جلوگیری از رشد ایران در زمینه هسته‌ای بیان می‌کند، اما این محدودیت صرفاً در زمینه دانش هسته‌ای نبود بلکه شامل همه زمینه‌ها می‌شد و علی‌رغم خدمات توصیف‌ناپذیر محمدرضا پهلوی به آمریکا و انگلیس نمی‌توان ادعا کرد که در دوران حاکمیت این دو کشور بر این مرز و بوم، صنعت پایه‌ای به ایران انتقال یافته باشد. جالب توجه اینکه

۱. خاطرات عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه سال‌های ۶ - ۱۳۵۱، تاریخ شفاهی هاروارد، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۲ - ۵۱.

چند نمونه از انتقال صنایع کلیدی به ایران توسط بلوک شرق صورت گرفت. ذوب آهن اصفهان و تراکتورسازی تبریز از مصادیق این سخن به شمار می‌روند. محمدرضا پهلوی در این مورد کاملاً معترف است که امریکا جز بهره‌برداری از ملت ایران هدف دیگری را دنبال نمی‌کرده است. هوشنگ نهاوندی در خاطرات خود به نقل از محمدرضا پهلوی در جریان سفر به لهستان، چکسلواکی، مجارستان و بلغارستان در مورد اینکه چرا ایران نمی‌توانست از منافع سیاست‌های مستقلانه بهره‌گیر می‌نویسد:

چرا نباید به کشورهای بلوک شرق نزدیک‌تر شویم... آنها شریکان اقتصادی قابل اعتمادی هستند ما باید از رقابت بین دو بلوک بهره ببریم اگر این کار را نکرده بودیم هرگز نمی‌توانستیم کارخانه‌های ذوب‌آهن اصفهان، ماشین‌سازی اراک، تراکتورسازی تبریز و... را بسازیم. باج‌خواهی امریکاییان و بانک جهانی را در مورد ذوب‌آهن به یاد دارید؟... پس از این تک‌گویی تکان دهنده و پراحساس، زنگ زد و دستور داد برایمان دو گیلان و یسکی بیاورند.^۱

البته امریکایی‌ها اعتقاد داشتند که تکنولوژی عقب‌مانده شرقی نمی‌تواند توازن مورد نظر آنها را در منطقه برهم بزند؛ بنابراین اجازه می‌دادند تا محمدرضا پهلوی امکاناتی را از این کشورها وارد سازد، اما نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است و می‌تواند میزان دست‌نشانده بودن محمدرضا پهلوی را مشخص کند اینکه علی‌رغم همه این مصادیق، مرتب به دستور مستقیم واشنگتن براساس روایت افرادی چون ابوالحسن ابتهج از بودجه عمومی کاسته و همه درآمدهای نفتی به بهانه خرید تسلیحات روانه امریکا می‌شده است. محمدرضا پهلوی به بهای تحقیر ملت ایران سعی در جلب رضایت کسانی داشت که وی را با کودتا به قدرت رساندند. این در حالی بود که ۷۰ درصد جمعیت ایران از نعمت سواد محروم بودند و حتی دبیرستان‌های تهران چهار نوبته اداره می‌شدند. رئیس برنامه و بودجه دهه پنجاه به سه نوبته

بودن دبیرستان‌ها در تهران اعتراف دارد:

ح. ل: یک مثالی که مطرح شده این است؛ در شرایطی که امکانات فراوان مالی داشتیم دلیلی نداشت که در آن سال‌های آخر بعضی از دبیرستان‌های تهران دو نوبته یا سه نوبته کار بکنند... ع. م: والله مسأله به نظر من این طور مطرح می‌شود که اگر ما توسعه اقتصادی خیلی آهسته‌تر و آرام‌تری را دنبال می‌کردیم طبعاً در بعضی زمینه‌ها خیلی نمی‌توانستیم سریع پیش برویم...^۱



آقای اعتماد به درستی حساسیت واشنگتن را برای جلوگیری از رشد ایران در زمینه هسته‌ای بیان می‌کند، اما این محدودیت صرفاً در زمینه دانش هسته‌ای نبود بلکه شامل همه زمینه‌ها می‌شد و علی‌رغم خدمات توصیف‌ناپذیر محمدرضا پهلوی به امریکا و انگلیس نمی‌توان ادعا کرد که در دوران حاکمیت این دو کشور بر این مرز و بوم، صنعت پایه‌ای به ایران انتقال یافته باشد.

از جمله مسائل غیر قابل هضم دیگر در خاطرات آقای اعتماد تطهیر پهلوی‌ها از لفت و لیس‌های معاملات خارجی است. بنیانگذار سازمان انرژی هسته‌ای که خود به لحاظ مالی منضبط بوده است برای اثبات این مسأله که در قراردادهای خارجی هیچ پولی خارج از قرارداد رد و بدل نمی‌شده است به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا دربار بدون هیچ‌گونه شائبه‌ای پاک و مطهر بوده است. محمدرضا پهلوی که برای بهره‌مندی از همه پورسانت‌ها در معاملات تسلیحاتی، کل خریدهای نظامی را از طریق طوفانیان در اختیار خود گرفته بود، پادشاهی که حیثیت و اعتبار برایش مطرح نبود و

شکستن نظم و مقررات و نظام کارشناسی در خریدهای نظامی برای رسیدن به سالی دست کم

۱. خاطرات عبدالمجید مجیدی، همان، ص ۱۵۴.

یک میلیارد دلار کمترین اهمیتی نداشت، چگونه می‌توانست از معاملات سالانه دو میلیارد دلاری سازمان انرژی اتمی بگذرد. عباس میلانی در کتاب *معمای هویدا* در مورد فعالیت‌های غیر قانونی و فساد مالی محمدرضا و دربار می‌نویسد:

شهرام پسر ارشد شاهدخت اشرف، در آن روزها به عنوان دلال و کارچاق کن شهره شهر بود... بی‌پروا ترین عمل او فروش آثار ملی و عتیقه‌های مملکت بود... اعضای خاندان سلطنت شاه را متقاعد کرده بودند که برای گذراندن امور خود هم که شده، باید در فعالیت‌های اقتصادی مملکت شرکت کنند و حق دلالی بگیرند... حتی پرویز ثابتی هم تجربه‌ای مشابه رئیس بانک داشت. گزارشی درباره فعالیت‌های غیر مجاز برخی از اعضای خاندان سلطنت تدارک کرد و گزارش نه تنها مفید فایده‌ای نشد، بلکه خشم شاه را نیز برانگیخت... در گزارش دیگری، سازمان سیا «ایادی» را کانال اصلی فعالیت‌های اقتصادی شاه می‌داند.^۱

ویلیام شوکراس نویسنده انگلیسی نیز در کتاب خود با اشاره به این امر که محمدرضا پهلوی حاضر نبود جلو فساد خانوادهاش را بگیرد می‌نویسد:

به تدریج که سال‌ها می‌گذشت هویدا بیشتر متوجه می‌شد که دارد یک سیستم به شدت پوسیده و فاسد را اداره می‌کند. در حالی که در انظار عمومی از رؤیاهای پیشرفت شاه دفاع می‌کرد به طور خصوصی با خرید مقادیر هنگفت اسلحه مخالفت می‌ورزید و تشخیص داده بود که پس از افزایش بهای نفت در ۴ - ۱۹۷۳ فساد به صورتی زننده درآمده است... در ۱۹۷۸ هویدا سرانجام شاه را راضی کرد که مقرراتی برای فعالیت‌های تجارتی خانوادهاش وضع کند... لایا همسر مطلقه هویدا می‌گوید: آنها ایران را نه یک کشور بلکه یک تجارتخانه می‌پنداشتند.^۲

البته مشاور خانم فرح دیبا در کتاب *خاطرات خویش* روایت دیگری در این زمینه دارد. وی

۱. عباس میلانی، *معمای هویدا*، آتیه، ص ۹ - ۳۴۷.

۲. ویلیام شوکراس، *آخرین سفرشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز، ۱۳۶۹، ص ۲۶۷.

در نقل یکی از ملاقات‌هایش با محمدرضا پهلوی در ماه‌های آخر سلطنتش می‌نویسد:
 قبل از ترک دفتر فکر کردم لازم است اشاره‌ای به حیف و میل‌های بیش از حد خانواده
 سلطنتی در کارهای اقتصادی بکنم، او که گویی یکه خورده بود، گفت: چه می‌خواهید
 بگویید؟ یعنی خانواده من حق ندارد مانند سایر شهروندان به فعالیت تجاری بپردازد؟^۱
 البته دلیل این مخالفت صریح شاه با جلوگیری از فساد دربار را باید در دخیل بودن شخص
 وی در پورسانت‌های کلان خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی جست. اما با وجود شواهد و
 قرائن فراوان و روایت‌های متعدد وابستگان به دربار که این جماعت حریص و طماع از
 هیچ‌گونه امکان مالی نمی‌گذشتند، آقای اعتماد کمترین اشاره‌ای به سوء استفاده از این
 قراردادهای میلیاردی نمی‌نماید:

سه سال بعد از انقلاب من روزی در آلمان با Haunsechild، معاون کل وزارت
 تکنولوژی آلمان، ملاقاتی داشتم. این شخص که به علت سمت خود در آلمان در همه
 مراحل مذاکرات و نیز ساختن نیروگاه بوشهر وارد بود و نقش اساسی در جنبه‌های این
 طرح که به دولت آلمان مربوط می‌شد بازی می‌کرد تمام جزئیات کار را می‌شناخت. او
 در این ملاقات به من مطلبی گفت که خلاصه آن این است: من امروز می‌خواهم یک مطلبی
 را برای شما فاش کنم که خودم از آن خجالت می‌کشم، ولی با توجه به روابط دوستانه
 و آکنده از اطمینانی که با هم داشتیم، نمی‌توانم بیش از این موضوع را از شما پنهان
 کنم. شما نهایت سعی را کردید که در طرح نیروگاه بوشهر هیچ نوع استفاده غیر موجه
 نشود و دلیلی هم وجود نداشت که غیر از این باشد ولی متأسفانه مؤسسه K.W.U تا
 آخر رعایت این اصل را نکرد و پول‌هایی پرداخت که قابل توجیه نبود. البته این پرداخت
 به طرح نیروگاه آسیبی نرساند و تأثیری در چرخش کار نداشت، ولی دور از اصول
 درستکاری بود، ما در ایران در سال‌های پیش سفری داشتیم به نام «لاینتال»...
 لاینتال به مسئولان K.W.U. اخطار می‌کرد که درست است که تاکنون اشکالی در کار

نیروگاه بوشهر نبوده است و کار طبق برنامه پیش می‌رود. اما شما باید توجه داشته باشید که در ایران افراد متنفعی هستند که می‌توانند چوب توی چرخ شما بکنند... بعد از این مقدمه چینی لیلینتال به K.W.U پیشنهاد می‌کند که با مقداری هزینه از خود رفع خطر کند. البته Haunsechild اسم آن شخص متنفع را برد و من او را می‌شناسم از قرار معلوم در موارد دیگر نیز به این حيله‌های شرم‌آور دست زده بوده است... گفتم: شما غربی‌ها خود از همه فاسدتر هستید، عجیب‌تر اینکه برای شستن گناهان خود شرقی‌ها را مرتبا در رسانه‌های همگانی خود به فاسد بودن متهم می‌کنید... من شکی ندارم که لیلینتال افسانه ساخته است. (ص ۶-۱۴۵)

در این فراز آقای اعتماد با قاطعیت رشوه‌گیری حتی در خارج حوزه مدیریت خود را نفی می‌کند و بحث سفیر آلمان را یک افسانه ساخته و پرداخته شده می‌خواند. جالب اینکه در این زمینه آقای اعتماد می‌پذیرد که در طرف فرانسوی قرارداد نیروگاه دارخوئین، رشوه‌هایی رد و بدل می‌شده است اما در مورد محمدرضا پهلوی و درباریان اخذ رشوه را افسانه می‌خواند. بدون اینکه خواسته باشیم این نکته درست و منطبق با واقع مطروحه از جانب ایشان را مبنی بر اینکه غربی‌ها در تجارت جهانی خود مروج فسادند، نفی کنیم، این مسأله را نمی‌توان نادیده گرفت که آنها دست کم در حفظ ظاهر از مهارت بالایی برخوردارند، اما دست‌پروردگان غربی‌ها در ایران بسیار گستاخ و بی‌بند و بار عمل می‌کردند. این حقیقت تلخ را آقای اعتماد کاملا نادیده گرفت و به درستی به فساد اروپاییان به نقل از نماینده مؤسسه «فراماتم» اشاره دارد:

داستان از این قرار است که بنا به درخواست «ژیسکاردستن» رئیس‌جمهور فرانسه مقداری پول به یکی از بازماندگان خاندان سلطنتی فرانسه به عنوان مشاور در روابط عمومی داده‌ایم. البته این پول با سازمان انرژی اتمی ایران ارتباط پیدا نمی‌کند و در قرارداد و میزان آن تأثیری ندارد و ما آن را از بودجه خودمان پرداخت کرده‌ایم، ولی بهانه این پرداخت قرارداد نیروگاه دارخوئین است... من آن شخص را می‌شناختم و می‌دانستم که اعلی‌حضرت هم او را می‌شناسد. (ص ۱۴۷)

چگونه خواننده خاطرات آقای اعتماد می‌تواند بپذیرد که غربی‌ها در این معاملات میلیاردری، پورسانت‌های کلان می‌گرفتند اما دست‌نشانندگان آنها در ایران از هرگونه فساد مبرا بودند؟ آیا آقای اعتماد تصور می‌کند با کتمان واقعیت‌ها در مورد فساد داخلی آن ایام قادر به محو واقعیت‌ها خواهد بود؟ شاید روایت آقای ابتهاج در این زمینه یادآور برخی مسائل برای ایشان باشد:

تا وقتی که به اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس دسترسی پیدا نکرده بودم اصرار شاه در آن جلسه برایم به صورت یک معما باقی مانده بود. در تیرماه ۱۳۳۶ راجر استیونز سفیر انگلیس به لندن گزارش می‌دهد که اقبال نخست‌وزیر در یک روز به طور جداگانه با او و سفیر امریکا ملاقات داشته و نزد هر دو از رویه شاه کله کرده و راجع به مشکلات خود با «اربابش» صحبت نموده است... تقریباً یک ماه پس از این جریان استیونز گزارشی در مورد فعالیت‌های شاه در معاملات، به لندن ارسال می‌دارد که قسمت‌هایی از آن به شرح زیر درج می‌شود:... شکی نیست که اشتباهی همایونی در معاملات و دخالت در طرح‌های عمرانی تدریجاً افزایش پیدا کرده است... در واقع کمتر فعالیت اقتصادی است که دست شاه و دوستان او و فامیلش رو به آن دراز نشده باشد... راه موفقیت در معاملات از طریق جلب حمایت او (شاه) است، آن هم بوسیله دلال‌هایی که حسن شهرتشان قابل بحث است، و بدین ترتیب به تقاضای آنها اولویت داده می‌شود. در این نوع موارد منافع سلطنتی معمولاً به طور محرمانه تأمین می‌شود و شاه به وسیله اشخاص و نوکرهایی که به آنها اطمینان دارد عمل می‌کند. از آن جمله‌اند بهبهانیان و یا اعضای فامیلش که آنها نیز به نوبه خود استفاده می‌برند. من هیچ‌گاه این نوع داستان‌ها را در مورد اینکه چنین معاملاتی از طریق رشوه به شخص شاه انجام می‌شود جدی تلقی نمی‌کردم و ترجیح می‌دادم که فکر کنم این معاملات با دادن سهم مخفی و غیره صورت می‌گیرد. ولی تعداد روایت‌های رشوه‌گیری‌های مستقیم و غیر مستقیم اعلی‌حضرت یا مقربین و فامیل او به حدی زیاد است که دیگر نادیدن آنها

غیر ممکن است...^۱

البته همین اصرار بر پنهان کردن واقعیت‌ها در مورد پهلوها موجب می‌شود که خواننده چندان ادعای آقای اعتماد را در مورد نرفتن زیر بار فشار دلالان و مفسدان، نپذیرد به ویژه اینکه در یک مورد ایشان اعتراف دارد که زیر بار فشار آموزگار رفته است. کسانی که مناسبات آن روز را می‌دانند به خوبی بر این امر واقف‌اند که نخست‌وزیر به هیچ وجه در برابر محمدرضا پهلوی قدرتی نداشت. بنابراین تسلیم شدن اعتماد در برابر فشار آموزگار بدان معناست که ایشان به طریق اولی با اعمال نظر از موضع بالاتر همراه می‌شده است:

مدتی از انتصاب ستوده‌نیا به معاونت وزارت نیرو نگذشته بود که یک روز او سراسیمه به دفتر من آمد و گفت مشکل دارد. خیلی ناراحت بود. به او گفته بودند که باید یک قولنامه برای خرید یک نیروگاه اتمی تهیه کند. این همان نیروگاهی است که قبلاً گفتم که آموزگار طرح آن را برای من فرستاده بود و پاسخ می‌خواست. ستوده‌نیا در این زمینه کاملاً مثل من فکر می‌کرد. یعنی عقیده داشت که این عمل نه لزومی دارد، نه احتیاجی به آن داریم... از من نظر خواست. من فکر کردم که او نباید در ابتدا با رئیسش سرشاخ شود. مخصوصاً اینکه می‌دانستم که رئیسش، یعنی تقی توکلی، وزیر نیرو، هم در این زمینه اصلاً نظری ندارد و او هم احتمالاً زیر فشار قرار گرفته است... به او پیشنهاد کردم، که متن یک قولنامه را تهیه کند که وزارت نیرو تحت شرایطی آمادگی خود را اعلام می‌دارد که یک نیروگاه اتمی از آن مؤسسه مربوطه بخرد... در هر صورت قبول کرد و با هم متن قولنامه (letter of intent) را تهیه کردیم. این متن اصلاً جز بازی با لغات و کلمات چیز دیگری را دربر نداشت. (ص ۱ - ۱۳۰)

حتی اگر بپذیریم که آقای اعتماد برای رهایی از فشار آموزگار به یک قرارداد صوری تن می‌دهد، این موضوع می‌تواند مبنایی برای درک مناسبات پیچیده‌تر باشد. این عزم ایشان به منظور تطهیر دربار، زمانی بیشتر برای خواننده ابهام‌آمیز می‌شود که در

امریکایی‌ها اعتقاد داشتند که تکنولوژی عقب‌مانده شرقی نمی‌تواند توازن مورد نظر آنها را در منطقه برهم بزند؛ بنابراین اجازه می‌دادند تا محمدرضا پهلوی امکاناتی را از این کشورها وارد سازد، اما نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است و می‌تواند میزان دست‌نشانده بودن محمدرضا پهلوی را مشخص کند اینکه علی‌رغم همه این مصادیق، مرتب به دستور مستقیم و اشنگتن براساس روایت افرادی چون ابوالحسن ابتهجاج از بودجه عمومی کاسته و همه درآمدهای نفتی به بهانه خرید تسلیحات روانه آمریکا می‌شده است.

پاسخ به پرسش مصاحبه‌کننده مبنی بر اعلام اسامی افرادی که فشار می‌آوردند تا قراردادی خارج از حوزه کارشناسی منعقد شود، حاضر به پاسخگویی نمی‌شود:

گفتید امریکایی‌ها کسانی را به جان اعلی‌حضرت می‌انداختند؟ مثل کی [اعتماد] مثل بعضی از کسانی که در دولت بودند یا به نحوی صاحب نفوذ بودند. البته نمی‌گویم اینها از عوامل امریکا بودند، یا از منافع امریکا دفاع می‌کردند. حتما آنها هم دلایلی از لحاظ منافع ملی برای رفتار خود داشتند که با طرز فکر من منافات داشت. اینها کسانی بودند که گفتگو داشتند با امریکایی‌ها... امریکایی‌ها با اطمینانی که به خودشان داشتند به نحو بارز و بدون پرده‌پوشی فشار می‌آوردند. آنها فکر می‌کردند که ما به طور عادی باید حرف‌های آنها را گوش کنیم و بپذیریم. در فشارشان لحنی آمرانه وجود داشت و همین امر باعث طغیان من می‌شد. (ص ۲ - ۷۱)

اولا امریکایی‌ها به چه علت لحن آمرانه و دستوری داشتند؟ اگر دولت دست‌نشانده‌ای در ایران وجود نداشت آیا اصولا می‌توانستند تحکم کنند؟ ثانيا امریکایی‌ها برای اجرای منویاتشان

که بر اساس مصالح ملی نبود عواملی در ایران داشتند که دربار نیز بخشی از آن بود. اگر جناب آقای اعتماد در برابر برخورد تحکمی امریکایی‌ها که در تعارض با مصالح ملی بود طغیان کرده بود (که البته هر فرد معتقد به منافع ملی می‌بایست چنین کند) چرا بحث روشن شدن ماهیت این جریان که برخلاف مصالح ملی عمل کرده نه تنها موضعی که نشان از طغیان داشته باشد ندارد، بلکه می‌گوید: «احتمالا آنها هم دلایلی از لحاظ منافع ملی برای رفتار خود داشتند.» اگر هر دو طرف توجیه منطقی داشتند که دیگر دلیلی بر طغیان آقای اعتماد وجود نداشت، اما اگر امریکایی‌ها آمرانه زمینه کار کارشناسی را در کشور نفی می‌کردند و حکم بر نادیده گرفته شدن مصالح ملی ایرانیان می‌دادند و عده‌ای ایرانی نیز همین فرمول را دنبال می‌نمودند نباید علی‌القاعده امروز عملکرد آنان را این‌گونه توجیه کنیم. محمدرضا پهلوی همین شیوه را همان‌گونه که اشاره شد در ارتش دنبال می‌کرد و همه حوزه‌های کارشناسی را در بخش‌های نیروی هوایی، نیروی زمینی، نیروی دریایی و... تعطیل کرده بود. امریکایی‌ها تصمیم می‌گرفتند که چه تجهیزاتی خریداری شود. در ایران نیز طوفانیان که به هیچ وجه تخصصی در این زمینه‌های پیچیده نداشت تنها مسئول خرید و انعقاد قرار داده بود:

[ارتشبد] جم: اعلی‌حضرت شخصا انتخاب می‌کرد، دستور می‌داد به طوفانیان که طوفانیان برود بخرد، نه وزارت جنگ کنترلی داشت روی این خریده‌ها، نه ستاد ارتش‌داران کنترلی داشت، اعلی‌حضرت بود و بانک مرکزی و طوفانیان و سفارت امریکا، اصلا ارتش هم اطلاعی نداشت. وقتی که شما اسلحه می‌خرید، اول باید بدانید این اسلحه را برای چی می‌خرید، برای کدام ارتش می‌خرید، آن وقت می‌شود رفت به اینکه ما احتیاج داریم به این قبیل سلاح‌ها و بعد بروند بگردند ببینند این سلاح‌ها را چه کسانی می‌سازند بهترین آن را می‌سازد، کی زودتر تحویل می‌دهد... یک روز می‌دیدیم هشتصد تا تانک میاد نه حساب کرده بودند که خوب هشتصد تا تانک میاد، اول این، آدم لازم داره، جا می‌خواهد اینها آموزش لازم دارند، وسایل آموزشی لازم دارند. بعد لجستیک می‌خواهند، چه وسایل نگهداری لازم دارند؟ چه وسایل هدفیابی و

اینها لازم دارند؟ چه سیستم فرماندهی لازم دارد؟... یک روز می‌گفتند ۸۰۰ تا نفر بر خریدند، نمی‌دانم ۹۰۰۰ تا تا تک خریدند، من که خودم رئیس ستاد بودم، من که اصلا هیچ وقت اطلاع نداشتم.^۱

دست‌کم بر فردی چون آقای اعتماد پوشیده نیست که این‌گونه ارتباط با امریکا مبتنی بر فساد سیاسی و اقتصادی است. اینکه بیگانه برای کشور ما تصمیم بگیرد بی‌هیچ تردیدی نشان از عدم استقلال سیاسی رژیم دارد. همچنین حذف بدنه کارشناسی در مورد خریدهای نظامی مشخص‌کننده فساد اقتصادی است. راوی این خاطرات متأسفانه کمترین اطلاعاتی در زمینه ساختار وابستگی در ایران به خواننده خود نمی‌دهد با وجود اینکه از آن کاملاً مطلع است. برای درک بهتر قیودات آقای اکبر اعتماد می‌بایست ارتباط ایشان را با عناصر رژیم در خارج کشور از نظر گذراند. به طور قطع اگر

چنین شخصیت علمی‌ای بعد از خروج از کشور ارتباطش را با درباریان حفظ نمی‌کرد می‌توانست با حریت بیشتر در مقام ثبت خاطرات خود برآید. چنان‌که پیش از این اشاره شد، آن دسته از شخصیت‌های علمی که در دوران پهلوی برای نظریات کارشناسانه خود اعتبار قائل بودند بعد از انقلاب هرگز نتوانستند با جماعت درباری پیوندشان را حفظ نمایند، زیرا پرده‌ها کنار رفته بود و

آقای اعتماد به دلیل حفظ ارتباطش با افرادی چون اشرف که همه مورخان بعد از برادرش او را «ام‌الفساد» دربار خوانده‌اند، حریت علمی و کارشناسانه خود را نتوانسته حفظ کند. همین روابط آقای اعتماد موجب می‌شود که برخی تصمیمات خائنانه محمدرضا پهلوی در زمینه انرژی هسته‌ای را نیز توجیه کند.

۱. تحریر تاریخی شفاهی انقلاب اسلامی ایران، مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی‌بی‌سی، به کوشش

عمادالدین باقی، نشر تفکر، ص ۸- ۲۴۷.

بسیاری از مفاسدی که قبلاً از آن مطلع نبودند برملا شده بود، اما متأسفانه آقای اکبر اعتماد به دلیل حفظ ارتباط خود با افرادی چون فرح دیبا و اشرف پهلوی نتوانست خاطرات مفیدی چون ابوالحسن ابتهاج، دکتر محمدعلی مجتهدی و... از خود باقی بگذارد. در زمینه ادامه پیوندهای آقای اعتماد در خارج کشور بدون اینکه خواسته باشیم طرفیتی در اختلافات ایجاد شده در درون هفته‌نامه کیهان چاپ لندن داشته باشیم به انعکاس چند مورد می‌پردازیم:

فرح پهلوی پس از یک سلسله مذاکراتی که به وسیله مسئول مالی خود، دکتر اکبر اعتماد با دکتر مصباح‌زاده مؤسس کیهان انجام داده بود، هفته گذشته بالاخره کلیه سهام کیهان شاهنشاهی به وسیله دکتر اعتماد و با سرمایه فرح پهلوی خریداری شده است.^۱

البته آقای بهروز صوراسرافیل در روایت متفاوتی در زمینه اختلافات داخل این هفته‌نامه می‌گوید:

در سال ۱۹۹۲ دکتر اعتماد طرحی را برای تصویب به هیأت مدیره آورد که به موجب آن حق انحلال و عزل هیأت مدیره از مجمع عمومی سلب و به نمایندگان صاحبان اکثریت سهام منتقل می‌شد... بر اساس این طرح اکبر اعتماد که نماینده سهام والاحضرت اشرف پهلوی بود، دیکتاتوری خود را بر مؤسسه کامل کرد... ظاهر خیرخواه، آرام و محترم اکبر اعتماد مرا فریب داد.^۲

البته نقل این روایت قطعاً به معنی قضاوت در مورد آقای اعتماد از موضع آقای صوراسرافیل نیست ولی آنچه در این زمینه حائز اهمیت است اینکه آقای اعتماد به دلیل حفظ ارتباطش با افرادی چون اشرف که همه مورخان بعد از برادرش او را «ام‌الفساد» دربار خوانده‌اند، حریت علمی و کارشناسانه خود را نتوانسته حفظ کند. همین روابط آقای اعتماد موجب می‌شود که برخی تصمیمات خائنانه محمدرضا پهلوی را در زمینه انرژی هسته‌ای نیز

۱. نشریه ملیون/ایران، چاپ لندن، ش ۸۲، خرداد ۱۳۶۴.

۲. پیام آزادگان، ۱۱ ژانویه ۱۹۹۵، نامه سرگشاده بهروز صوراسرافیل.

توجیه کند:

یادم هست که روزی یک خبرنگار اتریشی به ایران آمد و با اعلی‌حضرت مصاحبه کرد. او در این مصاحبه سؤالاتی از اعلی‌حضرت در زمینه انرژی اتمی کرد و پاسخ شنید. بعد مسأله تفاله‌های اتمی را مطرح کرد که ایران این مسأله را به چه نحو حل خواهد کرد. پاسخ اعلی‌حضرت تا آنجا که به خاطر دارم این بود که روزی که موقع این کار رسیده باشد، ایران در این زمینه امتیازی نسبت به کشورهای دیگر دارد و آن داشتن فضاهای وسیع بدون جمعیت است و می‌تواند راهی برای دفن این زباله‌ها پیدا کند و آنها را در اعماق بیابان‌های ایران دفن کند. خبرنگار اتریشی پرسید که اگر روزی این راه حل برای ایران پیدا شد، آیا ایران به کشورهای دیگر هم امکان خواهد داد که از فضاهای موجود در ایران استفاده کنند؟ پاسخ اعلی‌حضرت تا آنجا که به خاطر دارم این بود که «در آن موقع خواهیم دید. چرا نه؟» متعاقب این مصاحبه در یک سفر که من به اتریش رفتم، وزیر علوم اتریش که خانمی فعال بود (اسمش را یادم نیست) یک مهمانی نهار برای من ترتیب داد و بعد از نهار مسأله تفاله‌های اتمی را با اشاره به مصاحبه اعلی‌حضرت مطرح کرد. به او پاسخ دادم که این مسأله به آینده مربوط می‌شود و مادام که خود ما به راه‌حلی دست نیافته‌ایم باید صبر کرد. چند ماه بعد این خانم به تهران آمد. (ص ۵۵)

در این مصاحبه، پهلوی دوم به صراحت برای تبدیل نقاط کویری کشور به محل دفن زباله‌های اتمی کشورهای غربی اعلام آمادگی می‌کند. بعد از بیان صریح این مطلب، مذاکرات رسمی هم با برخی کشورهای اروپایی بدین منظور آغاز می‌شود. با وجود این آقای اعتماد این اعلام آمادگی و مذاکرات متعاقب آن را «شایعه‌ای مانند شایعه‌های دروغ رایج» در آستانه قیام مردم علیه پهلوی‌ها می‌خواند:

این مطالعات در کمیسیون شروع شد و جو همکاری خوبی هم برقرار بود. ولی دیگر فرصت نبود و با رسیدن انقلاب موضوع مسکوت ماند. امید اتریشی‌ها این بود که از این طریق به افکار عمومی اتریش بگویند که در جستجوی راه حل هستند. امید ما این بود که

به این وسیله مطالعات لازم را شروع کنیم و از دانش اتریشی‌ها استفاده کنیم. ولی باز هم باید تأکید کنم که موضوع مربوط می‌شد به زمانی که با آن هنوز ۳۰ یا ۴۰ سال فاصله داشتیم. در ماه‌های قبل از انقلاب که هر موضوعی بهانه‌ای برای حمله به دولت می‌شد این شایعه مثل همه شایعه‌های دروغ رایج شد که ایران تفاله‌های اتمی اتریش را در بیابان‌های ایران دفن کرده است. (ص ۵۵، ۵۶)

بدون شک اگر مردم ایران به وابستگی پایان نمی‌دادند مذاکراتی که توسط آقای اعتماد در مورد دفن زباله‌های اتمی غربی‌ها در مناطق کویری ایران آغاز شده بود، علی‌القاعده به سرانجام می‌رسید. زیرا اگر آقای اعتماد می‌توانست در برابر این تصمیم خائنانه ایستادگی کند نباید تن به مذاکره می‌داد و چنین سیاستی را علیه مصالح و شأن و منزلت ملت خود اعلام می‌نمود. اما متأسفانه ایشان به جای پذیرش حساسیت بحق مردم نسبت به این‌گونه خدمات زبونانه به دولت‌های غربی، آنها را با این توجیه که هنوز تا زمان دفن شدن تفاله‌های اتمی در ایران فاصله داشتیم، به دروغ‌پراکنی متهم

می‌کند. اولاً چه کسی این ادعای آقای اعتماد را می‌پذیرد که تشکیل کمیسیون و آغاز مذاکرات تخصصی برای ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر بوده است، به ویژه اینکه این موضوع، مسأله روز کشورهای پیشرفته صنعتی بود و دولت‌های مزبور با اعتراضات حاد گروه‌های مدافع محیط

زیست با دفن این زباله‌ها در اروپا مواجه بودند؟! در واقع محمدرضا پهلوی موافقت کرده بود تا زباله‌های اتمی غربی‌ها برای حل این مشکل عاجل، در ایران دفن شود و مذاکرات نیز بدین منظور آغاز شده بود. اما اینکه گفته شود قرار بوده است مذاکراتی که با این سرعت آغاز شده برای ۴۰ سال دیگر تصمیم بگیرد، به هیچ رو پذیرفتنی نیست. ثانیاً دانشجویان و روشنفکران در آن زمان به صرف اتخاذ این تصمیم انتقاد داشتند و هرگز مدعی نبودند که زباله‌ای دفن شده است. مردم نیز بر اساس مصاحبه رسمی محمدرضا پهلوی از این تصمیم ابراز تنفر می‌کردند و آن را بخشی از خیانت‌های این طایفه به کشورشان می‌دانستند و به همین دلیل نیز درصدد پایان دادن به حاکمیت پهلوی‌ها برآمدند. بدون تردید اگر ملت ایران به دست‌نشانندگان بیگانه فرصت می‌داد این خیانت نیز به کارنامه سیاه پهلوی‌ها افزوده می‌شد، زیرا تصمیم به انجام آن اتخاذ شده بود و مذاکرات برای تعیین مراحل اجرایی این تصمیم به سرعت در حال پیگیری بود. با توجه به این مسائل، انتظار می‌رفت آقای اعتماد در این‌گونه موارد به جای انتقاد از ملت ایران، دست کم این خطای فاحش کسانی را که با آنها پیوند اقتصادی خورده است، می‌پذیرفت نه اینکه آنان را افرادی مستقل، عاری از هر فساد اقتصادی و ... معرفی کند.

با وجود این، خاطرات اولین مسئول سازمان انرژی اتمی کشور دارای قوت‌های بسیاری است و می‌تواند با درک روابط امریکا با کشورهای تحت سلطه‌اش کمک شایانی به پژوهشگران و تاریخ‌نگاران این مرز و بوم نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی